

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در این شانزده، هفده سال یا بیشتر، من فقط دو یا سه نامه داشتم که نوشته بودند: بیعت تان را از من بردارید. اینها در اشتباه همان داستانی بوده اند که درباره اش صحبت شده و به این خیال که مثلاً نزد خودشان تشبیه کردند به صحرای کربلا و من بیعت گرفتم، نه! چنین چیزی نیست. البته وقتی تعهد می کنید، همان تعهد خودش بیعت است. نباید حتماً عنوان بیعت و این لغت به آن گفته بشود. تعهد به اینکه اینطوری باشید، آن بیعت است. این هم تعهدی است که یک طرفه کردید. ما نه به کسی چیزی می دهیم و نه چیزی می گیریم، فقط اعلام این می کنیم که اوامر الهی اینطور بوده و هست و خواهد بود. چون بیعت یک عهد است، یک تعهدی است، قبل از اسلام هم حتی خیلی مورد دقت بوده و به هیچ وجه کسی خودش را از زیر بار بیعت دور نمی دانسته است. بعد از اسلام هم که دستورات اسلامی، بیعت را خیلی بیشتر و محکم تر کرد، آیات قرآن در این باره فراوان است؛ از جمله: وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (سوره مؤمنون، آیه ۸ / سوره معارج، آیه ۳۲). از صفات مؤمن می گوید: آنهایی که امانت داری و تعهدی که کردند را رعایت می کنند. به این عهد و تعهد در همه جا باید دقت کنید، در امور معنوی و در امور مادی. در امور دنیایی، مثلاً نذری که کرده باشید، عهدی که کرده باشید، باید رعایت کنید. آیه ی اول سوره ی براءت می گوید: أَنْ اللَّهُ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ (سوره توبه، آیه ۳)، خداوند و پیغمبرش از مشرکین بیزارند. البته آن خلیفه ی ناخلف این آیه را مخصوصاً غلط خواند. چون اگر بگویند در عربی «و رسوله» یعنی خداوند از مشرکین و از رسول خودش العیاذ بالله بیزار است ولی اصل این است که خداوند و پیغمبرش از مشرکین بیزار هستند و من جمله آن مشرکینی بودند که در زمان پیغمبر تعهد را شکستند و برخلاف عهدی که کرده بودند، به یک قبیله ی اسلامی حمله کردند.

آیات بعدی هم در صفات مؤمنین از جهات تقوی است، چون در قرآن همه جا از تقوی تعریف شده و به تقوی توصیه شده. چنانکه می فرماید: رعایت تعهدات از تقوی است، اگر کسی تقوی دارد باید تعهدش را انجام بدهد. به هیچ وجه نمی تواند خلاف خودش را موجب فسخ قرار بدهد. مثلاً بگوید: کاش که فلان کار می شد، من اشتباه کردم، من نمی دانستم. در این صورت صرف بیان این حرف صحیح نیست. به هر جهت در رعایت امانت و رعایت تعهدی که می کنید، کاملاً مراقب باشید و به هیچ وجه کوتاهی نکنید، در آن صورت مشمول این آیات می شوید. (برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح

جمعه، ۱۳۹۳/۱۰/۱۲، جلسه خواهران ایمانی)

حفظ ادب و آداب برای هر فردی و هر گروهی لازم است و این چیزی نیست که فقط در عرفان

گفته شده باشد. وقتی می‌آیید به قلمروی عرفان، باید از آنها منزه باشید. البته نه اینکه رها کنید. بعضی‌ها حتی دقت در آداب شریعت را، احکام شرعی را، رها می‌کنند. وقتی شما از یک پلکان یا نردبان بالا می‌روید و مسلماً یک وقتی در پله‌ی اول بودید، آیا به پله‌ی دوم که رسیدید، پله‌ی اول را می‌شکنید می‌اندازید دور؟ همه‌ی اینها هست. وقتی هم که پله طولانی‌تر باشد، عده‌ی پله‌ها بیشتر است، رعایت همه‌ی آنها واجب است، همین امر در زندگی هست. اینکه گفتند: بَيْنَ الْأَحْبَابِ تَسْقُطُ الْأَدَابُ، نزد دوستان آن آداب، دیگر ساقط می‌شود، نه اینکه ادب ساقط می‌شود. ادب همیشه سر جای خودش هست. همه‌ی سلاک، همه‌ی راه‌روندگان هم، به این مسأله توجه دارند. مثلاً اگر به مناجات‌هایی که می‌کنند توجه کنید، مناجات‌ها را بخوانید، می‌بینید رعایت ادب را می‌کنند. گاهی که استثنائاً تقریباً حالت‌شان برمی‌گردد (یعنی از نظر ما برمی‌گردد و الا از نظر خودشان دچار یک شور و یک آتشی می‌شوند، احکام‌شان در صحبت فرق می‌کند) در همان حال هم رعایت ادب را می‌کنند. مثلاً از شیخ ابوالحسن خرقانی یا یکی دیگر از عرفان، این داستان مشهور است که یک وقتی که شاید خودش یا کسی دیگر مثلاً یک بی‌توجهی به شریعت کرده و نگران و ناراحت بود، خداوند به دلش گذراند که این گناهان بخشیده می‌شود، چیز مهمی نیست. به مناسبتی باز بردلش آمد که خدایا! اگر گناهان را می‌بخشی، پس من می‌روم و به مردم داد می‌زنم که بیخود نگران نباشید، هر کار می‌خواهید بکنید، خدا می‌بخشد. به او ندا رسید که نه! ما بعضی‌ها را می‌بخشیم. حالا مفضل‌تر است. شیخ بار دیگری یا همین بار گفت: به مردم می‌گوییم که بی‌بخشی تا دیگر هیچکس اطاعت نکند. این دیگر ظاهراً نهایت بی‌ادبی است. خداوند به او جواب داد: اگر تو هم این کار را بکنی، ما هم می‌گوییم: شیخ ابوالحسن حقه‌باز است، دروغگو است. خداوند آن آخر گفت که نه! نه تو بگو و نه ما «نی ز تو و نی ز ما، رو دم مزن». اینها داستان است.

شیخ از ادب خارج نشده بود. از رعایت آداب خارج شده بود یعنی یک چیزی که به نظر خودش واقعیت است (و برای او واقعیت است، نه برای ما) یعنی مثل شیخ ابوالحسن یا بزرگانی از این قبیل آنچه می‌کنند چون یا به امر خداست یا خدا وادارشان کرده، واقعیت است. مثل ماشین‌های کوکی که اگر از این طرف کوک کنی، از این طرف می‌رود. اگر از آن طرف کوکش کردند، از آن طرف می‌رود. اختیارش به دست کوک است. اینها هست، منتها به همه دستور داده‌اند که آداب را باید رعایت کنید. رعایت آداب مثلاً سلام کردن، سلام کردن به دوستی، درست است که از آداب است ولی علامت ادب است. رعایت هر آدابی علامت ادب نیست ولی آدابی هست که علامت ادب درونی است یعنی من برای تو سلامت می‌خواهم و بزرگی تو را قبول دارم. حفظ این آداب برای همه لازم است.

نقل است که مولوی مقید بود که زود سلام کند، البته همه به او سلام می‌کردند و او باید جواب می‌داد ولی خیلی علاقه‌مند بود که شروع به سلام کند. یک مرتبه با کسی که آمده بود، گویا او هم همینطور بود که تا رفت پیش او، سی بار گفت: من سلام کردم و او جواب داد، بعد دو قدم رفتم برگشتم، او را دیدم، باز سلام کردم، او جواب داد. آن شخص هم گفت: من سی و یک بار به او سلام کردم. اینها نه اینکه حقه‌بازی است بلکه برای یاد دادن و مثال است برای ما. آداب را به هرجهت باید

رعایت کرد. این بحث را که پیش آوردم از این نظر است که الحمدلله درویش‌ها، فقرا، ادب و مهربانی دارند. گویانکه چیزی هم که دارند، اگر بیشتر داشته باشند، ممدوح است ولی اخیراً شنیدم و دیدم، حالا جلسات خانم‌ها و آقایان فرقی نمی‌کند که:

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه را
متأسفانه رعایت ادب و آداب را نکردند و من وقتی شنیدم خیلی ناراحت شدم. الحمدلله که خود آن شخص جلوی من نبود و الاً خیلی بدتر می‌شد ولی ناراحت شدم و تذکراتی دادم. دیگران هم، حتی بعضی فقرای پیشرفته توجّه داشتند، در همان جلسه تذکر دادند. یک بار یکی از فقرا یک بی‌ادبی نسبت به یکی از مشایخ بزرگوارمان کرده بود، من وقتی شنیدم همان وقت خیلی ناراحت شدم. جلسه‌ای بود مثل امروز که بعد از مجلس ما می‌نشینیم، بعضی‌ها انفرادی می‌آیند. می‌خواست بیاید داخل. به او راه ندادم، اجازه ندادم. خیلی ناراحت شد، بعد از من پرسید که چرا؟ گفتم: تا نیروی دست فلان کس را ببوسی و از ایشان معذرت بخواهی، تا این کار را نکردی، اجازه نمی‌دهم. او هم از همان جایی که من صحبت کردم، آمده بود بیرون و ماشینی گرفته بود رفته بود به آنجایی که باید برود و سلام و معذرت خواهی کرده بود و برگشت و آمد. وقتی برگشته بود تقریباً موقع ناهار من بود ولی تا آمد، گفتم بیاید. بعداً به او گفتم. البته گذشت و به اصطلاح توبه دنباله‌اش خیلی اجر و ارزش دارد. فرمایشی از بزرگان است که می‌گویند: خداوند چهره‌ی مردی را که غیر عمدی (نه اینکه عمداً گناه کرده باشد) خطایی از او سر زده و خجلت زده است و از خداوند معذرت می‌خواهد، چهره‌ی این مرد گناهکار و قیافه‌اش را از چهره‌ی آن کسی که به خودش نازیده، می‌گوید من اینقدر خدمت کردم، اینقدر نماز خواندم، اینقدر روزه گرفتم، اینقدر به مساکین خدمت کردم، بیشتر دوست دارد. چهره‌ی توبه‌کننده را از چهره‌ی مغرور و متکبر بیشتر دوست دارد. منظور اینکه گذشت از همه‌ی کسانی که خطایی کردند، چه عمدی و چه غیر عمدی (ممکن است در اثر اشتباهاتی عمداً یک چنین خطایی بکنند یا توجّه ندارند) به خصوص در دوران امروز، از همه چیز واجب‌تر است، اتحاد از همه چیز واجب‌تر است.

من الحمدلله خلاف آداب و بی‌ادبی از این جلسات خانم‌ها ندیدم و اگر خدای نکرده بوده، مثل همین جلسه‌ای از آقایان که گفتم من نبودم و ندیدم، اگر می‌دیدم و حاضر بودم در آنجا، هم خودم خیلی لطمه می‌دیدم و هم همه‌ی آن کسانی که آنجا بودند. الحمدلله که یک چنین چیزی نشده و اما این حرف من، دخالت من، گفته‌ی من درست است که مثلاً حتی در مدرسه یا در میان بچه‌های کوچک یا در خیلی‌ها به همه گفته می‌شود ولی در اینجا حرفی که من می‌زنم و تذکری که من می‌دهم، معلوم می‌شود خیلی اثر کرده. معلوم می‌شود آن خطای او خیلی در خودش و در همه اثر کرده است.

پیغمبر می‌فرماید که: شَبَّتُنِي سُورَةُ هُود. نزول سوره‌ی هود من را پیر کرد. ایشان این فرمایش را وقتی گفت که این آیه نازل شده بود که: فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ (سوره هود، آیه ۱۱۲) استقامت کن همانطور که به تو امر کرده‌ام همراه با کسانی که با تو، توبه

کردند. پیغمبر نگران بود، البته این نگرانی را همیشه هم داشت که مبدا خدای نکرده برخلاف امر الهی کاری کرده باشد؛ عین این آیه که فَاسْتَقَمَّ كَمَا أُمِرْتَ باز هم در قرآن هست ولی آنچه در این آیه هست که در آیات دیگر نیست، وَمَنْ تَابَ مَعَكَ است یعنی آنها بی هم که با تو همراهی کردند و مسلمان شدند، آنها هم همینطور باشند. حضرت فرمودند: بله، من اختیار خودم را دارم، می توانم خیلی دقت کنم به اندازه ای که وسعم می رسد، کاری کنم که اطاعت امر شده باشد ولی من با اینها چه کار کنم؟ هر کسی خطایی بکند، هر یک از مسلمین و معتقدین من خطایی بکنند، آن خطا یک گوشه اش من را می گیرد. حالا ببینید من حق دارم از اینکه وقتی یک چنین چیزی از فقرا دیدم، خودم اینقدر ناراحت بشوم که دقیقاً چند شب نخوابیدم. حالا از این بگذریم.

راجع به ذوالقرنین سؤالی کردند. راجع به ذوالقرنین اول بار مولانا ابوالکلام آزاد که وزیر فرهنگ هندوستان هم بود، از شاگردان گاندی، رفیق نهری. مرد دانشمند بزرگواری بود که تحقیقاتی کرد و کتابی نوشت و بعد آن تحقیقات را علامه ی طباطبایی هم قبول کرد و ادامه داد. شادروان حضرت آقای سلطانحسین تابنده هم قبول داشتند. در کتاب سه داستان اسرار آمیز که ترجمه و شرحی از تفسیر بیان السعادة است، آن را آوردند. در مورد ذوالقرنین خودتان اولاً آن کتاب را بخوانید حالا متن عربی آن را نمی توانید، خود همین ترجمه ی فارسی آن را بخوانید. کتاب مولانا ابوالکلام آزاد هم به فارسی ترجمه شده است. مرحوم دکتر باستانی پاریزی آن را ترجمه کرده و شرحی هم نوشته، آن هم تأیید این است. باستانی از فقرا بود، بسیار هم درویش بزرگوار خوبی بود، این مسأله را هم پیش آوردم برای اینکه طعم تلخ گفته ی اول من آنقدری که دل تان گرم بشود، شسته بشود و تبدیل به چیز دیگری بشود، این مطلب را گفتم. والا مفصل تر است. (برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، ۱۷/۱۰/۱۳۹۳)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علی شاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس قهرمی، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده های از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده های از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه ی پاسخ به نامه ها) / مجموعه دستور العمل ها و بیانیه ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه ی مصاحبه ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.